

# آیت‌الله مردوخ کردستانی

سید عبدالهادی قفایی - دیوان دره، کردستان

□ آیت‌الله شیخ محمد مردوخ کردستانی، خلف مرحوم شیخ عبدالمومن امام جمعه‌ی کردستان، در شب ۲۷ رجب سال ۱۲۹۷ هجری قمری برابر با سال ۱۲۵۶ خورشیدی در سنندج متولد شد. در سن هفت سالگی نزد پدرش به خواندن (الفبا) و جزء اخیر قرآن و نوشتن پرداخت. پدرش به جای اشعار، قواعد علمیه را سرمشق برای او می‌نوشت و شفاهاً شرح می‌داد که در مدت کوتاهی نوشتن و صرف و نحو و منطق و حساب و هندسه را یاد گرفت، سپس تصریف زنجانی و نصاب و فرض و سنت و کلیله و دمنه را نزد شیخ عبدالرحمن عمویش خواند. بعد در نزد شیخ محمود لدنی هم که در مسجد (عبدالله کُهراد) مدرس بود، (انموزج) را تا مرفوعات فرا گرفت و مابقی را خود برای استاد تقریر می‌کرد. پدرش در تاریخ ۱۲۹۹ هجری قمری به ناصرالدین‌شاه قاجار نوشته بود، خداوند در این اواخر عمر پسری به من عطا فرموده و طبق احکام نجوم، (زایچه‌ی طالع) او دلالت دارد بر این که عمر او طولانی خواهد بود، و مقامات عالیه را طی خواهد کرد، مایلم پس از درگذشت من شغل امامت جمعه و قضاوت کردستان به او واگذار گردد، چون اجازه‌ی این دو شغل در مذهب اهل تسنن بستگی به رأی و اراده‌ی پادشاه دارد، مستدعی است دستور فرمایند فرمان امامت جمعه و قضاوت

کردستان به اسم او (شیخ محمد) صادر شود. به فاصله‌ی چند روز فرمان همایونی شرف صدور یافت در تاریخ ۱۳۰۹ قمری که دوازده ساله بود، پدرش بیمار شد و قادر به رفتن به مسجد جامع نبود، به موجب فرمان مذکور و اراده‌ی پدرش شغل امامت و خطابت جمعه را عهده‌دار شد.

شیخ عبدالمومن روز ۱۹ رجب ۱۳۱۴ قمری وفات یافت. ممزوکات او عبارت بود از سه دانگ دهکده‌ی (زندان)، دو باب آسیا، دو دباغ‌خانه، دو قطعه باغ، و یک دست عمارت مسکونی که عواید آن‌ها به آیت‌الله تعلق داشت. پس از درگذشت پدرش مجدداً بر حسب تقاضای سالارالملک حکمران کردستان (پسر حسین علی‌خان امیرنظام گروسی) فرمان امامت جمعه و شغل قضاوت کردستان به انضمام یک قبضه سرعصای مرضع از طرف مظفرالدین‌شاه برای آیت‌الله مردوخ صادر شد. آقایان ملاحبیب اله فخرالشریعه و ملا اسکندر مدرس داوطلبانه برای اداره کردن محضر رسمی حاضر شدند، آقای فخرالشریعه که خوش خط بود، رشته‌ی تحریرات را عهده‌دار شد و آقای ملاسکندر هم متصدی امور دفتر و عقود و ایقاعات گردید، خود آیت‌الله نیز در ضمن انجام وظایف امامت و قضاوت به مطالعه‌ی متون علوم نقلیه و عقلیه و بعضی از شروح پدر افتاد، گاه‌وبی‌گاه هم به سواری،

تیراندازی، شکار و کسب صنایع امرار وقت می‌نمود که در قلیل مدتی در تمام علوم رسمی، ریاضی، صنایع مستظرفه و هنرهای زیبا از قبیل معماری، نجاری، حجاری، نقاشی، حکاکی، ساعت‌سازی، ریخته‌گری، صحافی، خیاطی، گلکاری و پیوند مهارت کامل پیدا کرد، سپس در صدد برآمد که علوم را از انحصار عربی‌دان‌ها آزاد نماید، و همه را به فارسی سهل و ساده تدوین کند تا هر کسی که سواد فارسی داشته باشد بتواند از آن‌ها استفاده نماید بنابراین اکثر علوم را به فارسی تدوین نمود که قسمتی از آن‌ها چاپ و منتشر شده و قسمت دیگر هنوز به چاپ نرسیده است.

آیت‌الله مردوخ، به منظور تنویر افکار هم در تاریخ ۱۳۲۷ قمری یک دستگاه ماشین چاپ سربی، به سنندج وارد نمود و روزنامه‌یی به نام ندای اتحاد دایر کرد و راجع به وحدت اسلامی و محسنات شریعت اسلام و تحول آن بر حسب اقتضای زمان و مکان مقالات جالب توجه نگاشت. این اولین بار است که در سنندج چاپخانه و روزنامه دایر گردید، مقالات آیت‌الله مردوخ در قلوب روشنفکران موثر واقع شده از هر طرف نامه‌ی تحسین به او نوشتند، مرحوم شیخ حسام‌الدین در بالای نامه‌یی که به او نوشته بود این شعر را مرقوم داشته بود:

محمد از تو می‌جویم خدا را

تو کردی زنده شرع مصطفی را

اهل شهر هم که از مظالم متنفذین، دل‌های پر خون داشتند، نسبت به آیت‌الله علاقه و محبت مفراطی پیدا کردند و او نیز از محبت ایشان استفاده نمود. مجمعی به نام (انجمن صداقت) با تنظیم مرامنامه و نظام‌نامه تشکیل دادند، سوگند یاد نمودند که تا بتوانند دروغ نگویند و زیر بار ظلم نروند. پس از چند ماه جمعیت زیاد شد و جمله (انجمن صداقت) را مبدل به «حزب ترقی» و تهذیب اخلاق نمودند و به نشر مسلک دموکراسی پرداختند، هیات رئیسه با رأی مخفی به ترتیب ذیل انتخاب شد:

رییس - آیت‌الله مردوخ

نایب رییس - آقایان حاج ارفع

الملک و صارم السلطان

منشی - آقای محمدباقر (حبیبی)

سالار مخم

دفتردار - آقای میرزا اسماعیل افتخار

دفتر

تحویل‌دار - آقای حاج‌خان سنندجی

مدیر اجرا - آقای اشرف نظام کمانگر

که بعداً سالار اشرف شد.

متنفذین از مشاهده‌ی این اوضاع احساس خطر نمودند و به مخالفت و تکفیر پرداختند، اما دیر بیدار شده بودند، که کار از چاره گذشته بود، حنای تکفیر هم رنگ نداشت. متنفذین سال‌ها بود بر منطقه‌ی کردستان تسلط داشتند و زمام امور در دست آن‌ها بود، اداره‌ی دارایی و نظمیه و امنیه و عدلیه و اوقاف از خود آن‌ها تشکیل شده بود، مدرسین و طلاب جیره‌خوار آن‌ها بودند، برای اجرای مظالم خود یک فوج سرباز را به نام (فوج ظفر) از رعایا و بستگان خود تشکیل داده بودند، مالیات دولت را به عنوان جیره و مواجب فوج و امنیه و

نظمیه و... می‌بلعیدند و یک دینار به دولت نمی‌دادند...

به منظور حفظ ظاهر حکومت را از تهران می‌خواستند و ضمناً آلت اجرای مقاصد خود می‌ساختند و با دست دولت مظالم خود را انجام می‌دادند. اگر حکمران احياناً باوجدان می‌بود و نمی‌خواست آلت دست آنها باشد، فوراً به عنوان مذهبی اهل شهر را می‌شورانیدند و به تهران عودت می‌دادند، پس از آن که «حزب ترقی و تهذیب الاخلاق» توسعه یافت و کسبه و تجار و اصناف و کسانی که از مظالم متنفذین خونین جگر بودند، وارد حزب شدند، متنفذین درمانده و زبون گشتند و زمینه برای نفوذ دولت آماده شد، مستدرجاً روسای ادارات از مرکز می‌آمدند و با کمال قدرت وظایف خود را انجام می‌دادند.

در تاریخ ۲۶ محرم ۱۳۳۷ قمری به موجب حکم شماره‌ی ۳۶۲۱ ریاست عدلیه کردستان و گروس از طرف دولت به آیت‌الله واگذار گردید پس از آن که آن‌ها را سر و صورت داد در تاریخ ۲۶ رجب همان سال اداره‌ی معارف و اوقاف هم از جانب آقای نصیرالدوله وزیر معارف و اوقاف به او تحمیل شد، هنگامی که دولت در منطقه‌ی کردستان قوت و قدرتی نداشت طبق تقاضای کتبی و تلگرافی که عیناً در دفتر ایشان ضبط بود، برای نظم کردستان وارد عمل شد و برحسب دستور دولت در تاریخ ۱۳۴۱ قمری در سرمای سخت و یخبندان زمستان شخصاً به مریوان و دزلی و اورامان و لهون و جوانرود رفت. روسای پنج بلوک را که یاغی بودند، حاضر خدمت نمود و کتباً آمادگی را برای خدمتگزاری و جان‌نثاری به پیشگاه

دولت معروض داشتند. سردار سپه که در آن هنگام وزیر جنگ بود کتباً و تلگرافاً از آیت‌الله قدردانی نمود.

در این ایام که وقت آیت‌الله به مصرف انجام اوامر دولت می‌رسید، شغل قضاوت بحران یافت، آقایان ملا احمد قطب‌الاسلام و سید موسی قطب‌السادات و شیخ عبدالصمد معین الشرع و شیخ اسماعیل ثقه‌العلماء و ملا عبدالله افتخار الاسلام داوطلبانه به عنوان (نیابت) عهده‌دار آن شدند، و بحران منتفی گردید. در همین سال ۱۳۴۱ قمری سلیمان خان جاف در ناحیه‌ی سقر و بانه به نهیب و غارت پرداخت و دیات خورخوره را اشغال نمود. از طرف دولت دستور رسید که برای دفع یا تسلیم او اقدام نماید، نامه‌ی زشت و زیبا به او نوشت که یا به عراق برگردد یا تسلیم شود و مورد عطفوت دولت قرار گیرد. در جواب شق دوم را پذیرفت به این شرط که آیت‌الله دختر خود را به منظور تأمین خاطر او به پسرش تزویج نماید، شرط را قبول کرد و با صد سوار به منزل آیت‌الله وارد شد و ترک تابعیت عراق نمود و حاضر به خدمت گردید.

موقعی که محمد رشیدخان عراقی هم به تحریک اجانب به منطقه‌ی کردستان حمله ور شد، سقر را تصرف نمود و عازم سنندج گردید، مرحوم سرتیپ محمودخان امینی در سنندج بود، قوه‌ی او منحصر به نود نفر سرباز بی‌برگ و ساز بود، و از آیت‌الله استمداد نمود. آیت‌الله نیز مرحوم علی‌خان داماد خود را با پانصد سوار در اختیار او گذاشت و رهسپار سقر شد، سرتیپ محمودخان بر اثر تهور و نادان کاری داماد آیت‌الله را

به کشتن داد و خودش هم کشته شد و متجاوز از سی هزار تومان اسب و تفنگ داماد آیت‌الله به غارت رفت.

به هنگام انتقال سلطنت از قاجاریه و خلع احمدشاه، خدمات آیت‌الله به دو علت شدت گرفت: اول عشق و علاقه که با شخص سردار سپه داشت و دوم این که همیشه در صدد بود تا کاخ ظلم و ستم متنفذین محل را از پای درآورد. بنابراین او نظر از فرصت استفاده نموده وارد عمل شد، به منظور تأیید سردار سپه کمیته‌ی (نهضت ملی) را تشکیل داد، تلگراف‌خانه را اشغال نمود و به تمام ایالات و ولایات و مجلس شورای ملی تلگراف‌های شدیدالحن شورانگیز مخابره کرد و مبنی بر نفرت و انزجار از سلطنت قاجار سخنرانی‌ها نمود، متنفذین که طرفدار سلطنت قاجار بودند بار دیگر مغلوب و منکوب شدند و آیت‌الله را به قتل تهدید کردند. آیت‌الله نیز آنها را به انقراض بیدار نمود، خلاصه در هر موقع و مصاف آن چه مقدور می‌داشت در خدمت به دولت و ملت و مبارزه با ظلم و ستم دریغ نمی‌کرد که قسمتی از مساعی و مجاهدات ایشان در جلد دوم کتاب **تاریخ مردوخ ضبط** و مندرج است.

در سال ۱۳۳۲ قمری سردار سپه که در آن هنگام او را (رضاخان ماکزیم) می‌گفتند با رودستر وربا رییس بریگارد قزاق روسی در معیت سردار محیی رشتی حکمران کردستان وارد سندج شدند، تصادفاً آیت‌الله مردوخ و رضاخان با هم آشنا و دوست شدند. آیت‌الله مردوخ که به افکار و منویات او کاملاً آگاه گشت و اطمینان پیدا کرد اگر زمام امور در دست او باشد خواهد توانست

ایران آشفته را به سامان برساند، بنابراین نسبت به او از هیچ‌گونه مساعدت فکری و عملی خودداری نداشت.

هنگام خلع سلطنت از سلسله‌ی قاجار، دولت انگلیس می‌خواست کلنل محمدتقی‌خان پسیان را روی کار بیاورد، آیت‌الله مردوخ به سردار سپه گفت باعث این تصمیم این است که دولت انگلیس شما را وابسته به دولت روس می‌داند، اگر مطمئن شود که شما بستگی به روس ندارید، قطعاً با زمامداری شما موافقت خواهد کرد، چون آن اندازه که زمینه برای شما آماده است، برای کلنل آماده نیست، بنابراین لازم است، صریحاً به (هاوارت) نایب رییس سفیر انگلیس بفرمایید من به هیچ دولتی بستگی ندارم فقط به استقلال ایران دلبسته‌ام، و می‌خواهم با چهار دولت بزرگ در سطح احترام متقابل روابط دوستانه داشته باشم.

بالاخره، بر اثر رفع سوءظن انگلیس زمامداری کلنل منتفی و زمامداری سردار سپه بلامانع گردید، پس از آن که سردار سپه به مقام سلطنت رسید؛ در سفر اخیر که به سندج آمد در جلسه‌ی خصوصی گفت از تقاضای متناقض روس و انگلیس به ستوه آمده‌ام، نمی‌دانم چه باید کرد؟ آیت‌الله در جواب ایشان گفت در عالم اجتماع برای آسوده زیستن دو راه بیش‌تر وجود ندارد یا (آقایی) یا (نوکری). بدیهی‌ست که امروزه ما نمی‌توانیم در برابر چهار دولت بزرگ مدعی آقایی باشیم پس ناچار باید به یکی از آن‌ها بستگی پیدا کنیم تا از ستم سایرین مصون بمانیم، بستگی به روس یا انگلیس به کام افعی رفتن است، بستگی به فرانسه هم امیدبخش نیست،

یگانه راه نجات فقط ارتباط با امریکااست و بس.

رضاشاه گفت: خود من هم چنین فکر کرده‌ام، خواستم از فکر شما هم استفاده کرده باشم. متأسفانه رضاشاه پس از مراجعت به تهران از پیش‌روی‌های برق‌آسای آلمان دچار اشتباه شد و به آلمان پیوست که سران چهار دولت خشمگین شدند، به تهران آمدند و او را به جزیره‌ی موریس فرستادند.

آیت‌الله مردوخ از نه سالگی تا نود و هفت سالگی همواره در چکاکاچک سیاست بوده با حوادث خطرناک مواجه گشته است، و به قول خودشان: (خدا را شکر می‌کنم که همه جا فتح و فیروزی با من بوده است.)

در جنگ بین‌المللی فوج شهاب‌السلطنه پسر محمود سلطان احتشام دیوان کمانگر با صد سوار و حکم و بیرق و مدال روسی به عنوان کمک به اردوی روسی از دهات پول می‌گرفت. به دهکده‌ی (رمشت) هم رفته بود از محمدجعفر بیگ عمه‌زاده آیت‌الله یکصد تومان گرفته بود. چون خبر به آیت‌الله رسید، نزد فرمانده اردوی روس (رفایلیویچ) رفت و به او گفت: من مکرر به شما گفته‌ام آلمان‌ها هر جا می‌روند لیره می‌دهند و اهل محل را پیش جنگ خود می‌سازند، شما از مردم پول می‌گیرید و اهل محل را از خود متنفر می‌سازید. گفت: ما از کسی پول نگرفته‌ایم. آیت‌الله قضیه را نقل کرد و فوراً کرپاچوف را خواست و از او استیضاح نمود. کرپاچوف موضوع را تکذیب کرد. آیت‌الله گفت: به من این‌طور گزارش رسیده، باز تحقیق می‌کنم و نتیجه را به اطلاع شما می‌رسانم. ■